

نوشته: آلن میکسنز ورد^(۱)

برگردان: ف. م. هاشمی

کار، دولت و مبارزه‌ی طبقاتی در جهان امروز

پس از یک دوره‌ی طولانی دولت آمریکا به سقوط سطح زندگی زحمتکشان این کشور که با نوعی رکود و جمود در جنبش کارگری نیز همراه بود اکنون نشانه‌های امیدبخشی از اعتلای دوباره‌ی نیروی کار سازمان‌یافته در آمریکا دیده می‌شود. این پدیده ممکن است برای برخی محافل (چپ و غیر چپ) که سالیان سال جنبش کارگری را به مثابه یک نیروی اپوزیسیون در آمریکا مرده می‌پنداشتند، تعجب‌برانگیز باشد، ولی واقعیت این است که اعتلای دوباره جنبش کارگری در آمریکا بسیاری از فرضیه‌های رایج و دربارهی ماهیت و سمت و سوی سرمایه‌داری امروز که مدت‌ها به وسیله‌ی فعالان و روشن‌فکران وابسته به طیف‌های چپ و راست یک حقیقت مسلم فرض می‌شده به چالش کشیده است. اگرچه هنوز بسیار زود است پدیده فوق مورد ارزیابی و جمع‌بندی قرار گیرد، اما به نظر می‌رسد که زمان مناسب برای نگرش دقیق‌تر به نشانه‌های این اعتلای دوباره و نیز ماهیت جنبش کارگری امروز آمریکا و محیطی که در آن قرار دارد فرا رسیده باشد. بی‌تردید این بررسی به تجدیدنظر در برخی فرضیه‌ها منجر خواهد شد که سالیان دراز بر جنبش کارگری آمریکا و جهان حاکم بود. فرضیه‌هایی دربارهی افول سازماندهی طبقه‌ی کارگر و مبارزه طبقاتی در اثر تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فنی و پدیده «جهانی‌شدن». آنچه که نگارنده قصد دارد در این نوشتار به آن بپردازد، برخی ملاحظه‌های عام دوباره شرایط ساختاری حاکم بر مبارزه‌ی طبقاتی در جهان امروز و چگونه سرمایه‌داری انعطاف‌پذیر جهانی، مهر و نشان خود را بر مبارزات زحمتکشان جهان برجای می‌گذارد و مبارزه را به درای محیط کار یعنی به درون مراکز طبقاتی و قدرت دولتی می‌کشاند.

جنبش کارگری و چند پرسش عمده: به نظر می‌رسد در حال حاضر این مباحثها رویاروی

۱- عضو هیات تحریریه نشریه مانلی ریویو و از نظریه‌پردازان جنبش «چپ نو» در اروپا م.

طبقه‌ی کارگر قرار داشته باشد:

۱- حرکت‌های جدید کارگری: اعتصابات اعتراضی در غرب، گرایش‌های ترقی‌خواهانه‌ی اخیر در AFL-CIO و اعتصابات خشونت‌آمیزی که گاهی در کره جنوبی به‌وقوع می‌پیوندد.
۲- ساختار طبقه‌ی کارگر: تغییر ترکیب نیروی کار در دوره‌ی سرمایه‌داری انعطاف‌ناپذیر؛ تقسیمات نژادی و جنسیتی، ساختارهای حرفه‌ای و الگوهای جدید کار (مشاغل نپسته‌وقت، قراردادی و...)، الگوهای جدید بیکاری، بیکاری پنهان و...

۳- اقتصاد سیاسی کار و جایگاه آن در اقتصاد امروز جهان: افسانه‌پردازی و واقعیت‌درباره‌ی پدیده‌ی «جهانی‌شدن»، ابعاد واقعی تولید جهانی شده، میزان تاثیر واقعی تکنولوژی‌های جدید بر جنبش کارگری و سرانجام ابعاد و پیامدهای جابه‌جایی جهانی سرمایه.

۴- دورنمای سیاسی و تشکیلاتی جنبش کارگری: پیامدهای سازمانی تبعیض نژادی و جنسیتی برای جنبش کارگری، محدودیت‌هایی که شرایط اقتصادی کنونی بر نیروی کار سازمان‌دهی جهانی نیروی کار را می‌طلبد یا این‌که بر اهمیت مبارزه‌ی طبقاتی در سطح ملی با محلی می‌افزاید؟ نگارنده قصد دارد درباره هر یک از این مباحث فرضیه‌های متعارف را با واقعیت‌های جدید بسنجد. برخی از این فرضیه‌ها، مستلزم بحث‌های نظری جدی است که نه تنها برای روشن‌فکران و محافل دانشگاهی بلکه برای فعالان جنبش کارگری نیز کارساز است.

با توجه به مباحث‌های فوق، به‌تازگی می‌گردی با شرکت فعالان جنبش کارگری و به‌دعوت نشریه «مانتلی ریویو» برای بحث درباره‌ی این موارد تشکیل شد. البته هدف نگارنده، جمع‌بندی این مباحث در این کنفرانس نیست. اما به‌نظر می‌رسد اشاره به مطالبی که برای شرکت‌کنندگان مهم بود بی‌فایده نباشد. ریاست میزگرد بر عهده‌ی «بیل فلچر» مسوول آموزشی AFL-CIO (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری آمریکا) بود. وی فهرستی از مسائلی را که باید در کنفرانس مورد بحث قرار گیرد، میان حاضران پخش کرد. اگر بتوان تمامی این مسائل را حول یک محور خلاصه کرد آن محور بدون تردید بحث «جهانی‌شدن» است. شرایط جدید اقتصادی، تکنولوژی‌های نوین، محدودیت‌های جدیدی که به ادعای طرفداران نظریه‌ی متعارف: بر سر راه جنبش کارگری قرار گرفته است، همه و همه در عبارت «جهانی‌شدن» می‌گنجد.

البته یک طرز تلقی واحد در مورد پدیده‌ی جهانی‌شدن وجود ندارد. این‌که به‌واقع سیستم تولید سرمایه‌داری تا چه حد جهانی شده است و جابه‌جایی و تحرک سرمایه‌ی صنعتی در سطح جهان تا چه اندازه است، جای بحث فراوان دارد. هم‌چنین ماهیت و عملکرد بنگاه‌های چندملیتی

در جهان امروز هنوز به درستی شناخته نشده است. بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که بخش بزرگ تولید جهان هنوز به وسیله شرکت های ملی انجام می گیرد، بنابراین پدیده ای به نام «کمپانی چند ملیتی» وجود ندارد و تنها می توان از «کمپانی فراملیتی» با پایگاه ملی سخن گفت. منتقدان نگرش متعارف به پدیده ی جهانی شدن نیز بر این باورند که سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) در جهان امروز، هر روز بیش تر از روز پیش در کشورهای توسعه یافته متمرکز می شود و انتقال سرمایه از یکی از این کشورها به کشوری دیگر صورت می گیرد. البته میان کشورهای توسعه یافته سرمایه داری، از این نظر تفاوت بسیار وجود دارد و این کشورها در برابر فشارهای رقابتی در بازارهای جهانی از خود واکنش متفاوت نشان می دهند. برای نمونه آمریکا در برابر برخی از شکل های رقابت مصونیت دارد زیرا بخش به نسبت کوچکی از اقتصاد این کشور به تولید کالاهای مصنوع اختصاص دارد و به تبع آن، نیروی کار شاغل در این بخش نیز بسیار کم تر از دیگر کشورهای پیشرفته ی جهان است. در حال حاضر بیش از ۷۰ درصد از نیروی کار آمریکا در بخش خدمات اشتغال دارند که سهم عمده ی آن در صنایعی است که امکان انتقال آن ها به کشورهایی که از نیروی کار ارزان تر و سازمان نیافته تر برخوردارند، وجود ندارد.

علاوه بر سهم صنعت در اقتصاد آمریکا (و دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته)، این بخش هنوز سهم غالب را در تولید جهانی در اختیار دارد. رقابت در این بخش، روز به روز تشدید می شود اما رقیبان اصلی در بخش صنعت، کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری هستند. امروزه آمریکا به شدت از محل رقابت با ژاپن و آلمان در بازارهای جهانی، متحمل زیان و خسارت می شود. در عین حال هیچ راه حل مناسبی نیز در آینده ی نزدیک برای رقابت میان کشورهای توسعه یافته در زمینه ی صدور صنعت به کشورهای جهان سوم، متصور نیست. نقل و انتقال صنایع کارخانه ای بسیار دشوارتر از آن چیزی است که طرفداران نظریه ی متعارف جهانی شدن عنوان می کنند. این صنایع به طور معمول سرمایه گذاری کلان و بلندمدتی را می طلبد که به آسانی قابل نقل و انتقال نیست. بنابراین رقابت در این بخش، دیگر به دلالت شکل انتقال سرمایه به دیگر کشورهای جهان به خود می گیرد و بیش تر به شکل استراتژی کاهش هزینه ی نیروی کار در کشور مبدأ به اجرا در می آید. تاکنون فرمول بندی یک فرضیه ی ساده برای تبیین رقابت میان کشورهای با دستمزد پایین و کشورهای با دستمزد بالا، میسر نشده است. هم چنین تعیین دقیق ابعاد ریسک ناشی از فرار سرمایه در کشورهایی که طبقه ی کارگر سازمان یافته و مبارز دارند نیز ممکن نیست. در این زمینه هیچ گونه رابطه ای میان ایندئولوژی و سیاست جهانی شدن و استراتژی کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری در قبال رقابت جهانی دیده نمی شود.

حال با توجه به مجموعه مباحث‌های فوق، به جنبش کارگری در آمریکا بپردازیم. جنبش کارگری آمریکا، هرگز سازمان سیاسی مستقل از نوع احزاب سوسیالیست، سوسیال دموکرات و یا حتی حزب کارگر از نوع انگلستان نداشته است و حزب دموکرات نیز امروز کم‌تر از هر زمان دیگری در گذشته، خواسته‌ها و آمال جنبش کارگری آمریکا را بازتاب می‌دهد. این در حالی است که احزاب سازمان‌یافته‌ی طبقاتی (کمونیست، سوسیالیست، سوسیال دموکرات و کارگری) از دیرباز در اروپا حضور موثر داشته و به فعالیت مشغول بوده‌اند. البته احزاب اروپایی نیز مدت‌هاست که با خاستگاه طبقاتی خویش وداع کرده‌اند. کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های اروپایی، دیگر به زبان مبارزه‌ی طبقاتی سخن نمی‌گویند و حزب کارگر انگلیس نیز پیوندهای تاریخی خویش را با جنبش سندیکایی این کشور گسسته و سیستم سیاسی انگلستان را به مدل سیستم دو حزبی آمریکا نزدیک کرده است. البته این احتمال وجود دارد که با قدرت گرفتن احزاب چپ‌گرا، سیستم فوق نیز دگرگون شود اما در حال حاضر بیش‌تر مردم آمریکا، سیستم مزبور را طبیعی و احزاب انقلابی و کارگری را مرده می‌پندارند. حتا کسانی که این معادله را باور ندارند، نمی‌توانند هیچ جایگزینی برای آن ارائه کنند.

شاید مهم‌ترین بحثی که اکنون در رابطه با جهانی‌شدن مطرح است پیامدهای آن برای نهاد دولت باشد. همان‌گونه که به تکرار گفته شده است، جهانی شدن وجود دولت را بی‌مورد می‌سازد. برخی این ایده را به معنای تسلیم مطلق و بی‌عملی می‌پندارند اما برخی دیگر آن را به معنای انتقال مبارزه از سطح ملی به سطح جهانی در نظر می‌گیرند. در هر حال استراتژی مبارزاتی طبقه‌ی کارگر، دستخوش دگرگونی شگرفی شده است. نگارنده قصد دارد در این‌جا نگرشی را که معتقد است جهانی‌شدن زمینه‌ی فعالیت سیاسی طبقاتی را از بین برده است، به‌تقد بکشد. مارکسیست‌ها از دیرباز بر این باور بوده‌اند که فرآیند رشد سرمایه‌داری به ناچار باریک‌آگاهی طبقاتی و توسعه‌ی سازمان‌های کارگری همراه است. فرض بر این است که اجتماعی‌شدن فرآیند تولید و یکسانی شرایط کار نیز به‌هم پیوستگی متقابل اجزای تولید در سطح ملی و حتا جهانی، همه در خدمت بالا بردن سطح مبارزه و آگاهی طبقاتی و تقویت همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر است. اما دگرگونی‌های سده‌ی بیستم، خط قرمزی بر اعتبار این فرضیه‌ها کشید.

شکست طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی عمل پوشاندن به انتظارات مارکسیسم سنتی، دلیل اصلی روی‌گردانی روشن‌فکران چپ‌گرا از سوسیالیسم بوده است. آن‌ها در پی این سرخورده‌گی، به نظریه‌های گمراه‌کننده‌ای چون «مارکسیسم غربی»، «پست مارکسیسم» و «پست مدرنیسم» روی آورده‌اند. در این جنبش‌ها، همه چیز وجود دارد و تنها جای یک چیز خالی است و آن طبقه‌ی

کارگر است. به باور این گروه سرخوردگان، جهانی شدن آخرین ضربه را بر پیکر نظریه‌ی مارکسیسم وارد آورده است. از سوی دیگر گروهی از سوسیالیست‌ها نیز بر این باورند که جهانی شدن سرمایه‌داری را باید با جهانی شدن سوسیالیستی پاسخ گفت. برخی حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و از یک «جامعه مدنی جهانی» سخن به میان می‌آورند که بر اساس «شهروندی جهانی» استوار است. اما کسانی که این جمله‌ها را بر زبان می‌آورند، ناامیدانه تیری در تاریکی‌ها می‌کنند که می‌دانند به هدف نمی‌نشینند.

نتیجه‌گیری‌های نگارنده از شرایط امروز جهان متفاوت است و استدلال خویش را بر پایه فرضیه‌های دیگری قرار می‌دهد. باید به این نکته اشاره کنم که همیشه این فرضیه را که با رشد سرمایه‌داری بر وحدت و انسجام طبقه‌ی کارگر نیز افزوده می‌شود با احتیاط تلقی کرده‌است و ۱۶ سال پیش در مقاله «فکیک کاپیتالیسم سیاسی از کاپیتالیسم اقتصادی» اظهار کرد که با توسعه سرمایه‌داری ساختار تولید و استثمار در این نظام بسیار پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده و این خود موجب تنوع و تفاوت مبارزه طبقاتی در میان طبقه کارگر شده‌است. بنابراین هرچه تولید سرمایه‌داری بزرگی جهانی‌تر به خود بگیرد، مبارزه طبقاتی و بزرگی محلی بیش‌تری کسب می‌کند. درست است که نظام سرمایه‌داری به سوی یکپارچگی جهانی پیش می‌رود و هم‌پیوندی اقتصاد سرمایه‌داری نیز بر تردید مبنای مادی لازم را برای همبستگی بیش‌تر زحمتکشان در ماورای بنگاه تولیدی و با حتماً مرزهای ملی فراهم می‌سازد، اما بیش‌ترین پیامد این روند، محصور کردن مبارزه طبقاتی در سطح واحدهای اقتصادی و غیرمتمرکز کردن و محلی کردن مبارزه است. نکته‌ای که باید در این‌جا مورد تأکید قرار گیرد روند فوق به معنای شکست مبارزه طبقاتی زحمتکشان نیست، بلکه تنها پاسخی متناسب از سوی سرمایه‌داری به یک واقعیت مادی است. از سوی دیگر سرمایه‌داری مسایل سیاسی را در حیطه حیات «شخصی» جامعه قرار می‌دهد. مبارزه بر سر قدرت در جامعه پیش از سرمایه‌داری، شکل تمرکز قدرت دولتی در دست بزرگ مالکان به خود می‌گرفت و مبارزه در نظام سرمایه‌داری به بنگاه‌های خصوصی منتقل شد. اگرچه سرمایه برای حفظ نظام قدرت طبقاتی و نظم اجتماعی موردنظر خود همچنان متکی به قدرت دولتی است اما اعمال قدرت سرمایه بر پیش‌تر زحمتکشان جامعه نه از راه دستگاه دولتی که در فرآیند تولید و از راه سازمان‌هایی به سلسله مراتب تحقق می‌پذیرد.

هم‌چنین به این نتیجه رسیده‌ام که انقلابات مدرن در مناطقی به وقوع می‌پیوندند که سرمایه‌داری، کم‌تر توسعه یافته است و دولت نقش استثمارگر اصلی را ایفا می‌کند. در این جامعه‌ها، جداسازی مبارزات سیاسی و اقتصادی از هم، بسیار دشوار است و دولت به‌طور

معمول، آماج حملات توده‌های مردم قرار می‌گیرد. در این جامعه‌ها، دولت به سازمان‌یافته‌ترین دشمن طبقاتی زحمتکش تبدیل شده و از این نظر گوی سبقت را از بخش خصوصی حق باید. در جامعه‌های پیشرفته، هنگامی که کار با سرمایه‌دوگیر می‌شود تنها با یک بنگاه و یک کارفرما روبرو است، بنابراین مبارزه شکل منفرد و مشخص به خود می‌گیرد اما در جامعه‌های پیش از سرمایه‌داری، انقلاب سوسیالیستی هنگامی به وقوع می‌پیوندد که مبارزه‌ی طبقاتی با سرمایه‌داری از مبارزه‌ی پیش از سرمایه‌داری از جمله مبارزه‌ی دهقانان علیه مالکان و استثمارگران همسرا شود. در عین حال باید توجه داشت، در حالی که کاپیتالیسم تمایل به انشقاق و افتراق دارد و به مبارزه‌ی طبقاتی، ویژگی فردی می‌بخشد، در عین حال گرایش‌های متناقضی را نیز از خود بروز می‌دهد: هم‌پیوندی فزاینده‌ی بازارهای سرمایه در سطح جهانی، به مسایل مربوط به انباشت سرمایه نیز ابعادی جهانی بخشیده‌است. در این شرایط، سرمایه برای انباشت خود هر روز بیش‌تر از روز پیش به دولت متکی می‌شود. بنابراین به نظر من، پررنگ‌تر شدن تمايلات ضد اجتماعی سرمایه در جهان امروز، نوک تیز مقاومت توده‌ها را متوجه دستگاه دولتی می‌کند که این با ویژگی فردی نظام سرمایه‌داری سنتی منافات دارد.

البته برخی بر این باورند که گرایش سرمایه‌داری امروز به توسعه‌طلبی را نمی‌توان خارج از ذات این سیستم و یا نتیجه‌ی نوآوری‌های فنی «عصر اطلاعات» تلقی کرد بلکه باید آن را ویژگی تاریخی سرمایه‌داری در نظر گرفت که از همان بدو پیدایش، همراه این سیستم بوده‌است. کاپیتالیسم در روند توسعه‌ی خود، هرچه بیش‌تر ویژگی جهانی به خود گرفته و بر دامنه‌ی انباشت و رقابت‌پذیری خویش افزوده‌است. تشدید رقابت، شرایط کسب سود را تغییر داده و الزام انعطاف‌پذیری و افزایش توان رقابتی این سیستم را دوچندان کرده‌است. در عین حال، تهاجم نئولیبرال‌ها به سیستم حمایت اجتماعی را نیز نمی‌توان نتیجه اجتناب‌ناپذیر فرآیند توسعه‌ی سرمایه‌داری تلقی کرد، بلکه باید آن را یک انتخاب سیاسی از سوی محافظ حاکمه این سیستم ارزیابی کرد. چنین کارگری آمریکا، هرگز یک تشکیلات سیاسی از آن خود نداشته‌است. نبود یک حزب سوسیالیست قوی، حزب سوسیال‌دموکرات و یا حتی یک حزب کارگر از نوع انگلیسی آن پیروسته در جنبش کارگری آمریکا احساس می‌شده‌است. اما احزاب سوسیالیستی و کارگری اروپا نیز مدت‌هاست که ارتباط خود را با طبقه کارگر قطع کرده‌اند و بنابراین از این نظر تفاوتی میان اروپا و آمریکا دیده نمی‌شود.

مارکسیست‌ها معتقدند که رشد سرمایه‌داری به‌ناچار موجب بالارفتن شعور و تفویض تشکیلات کارگری می‌شود. اجتماعی‌شدن تولید و یک‌دست شدن نیروی کار و وابستگی

متقابل اجزای ملی، فراملی، زمینه را برای ارتقای سطح شعور زحمتکششان و رشد تشکیلات کارگری در مقیاس توده‌های آماده می‌کند اما دگرگونی‌های پایانی سده بیستم تا حدودی این روندها را زیر پوشش خود قرار داد. بی‌پاسخ گذاشتن دعوت مارکسیست‌ها به وسیله طبقه کارگر، علت اصلی مهجور ماندن سوسیالیسم در این دوران عنوان شده است. در دهه‌های اخیر، مارکسیسم غربی شکل جنبش‌های روشن‌فکری انحرافی را به خود گرفت و توجه خویش را به دانشگاه‌ها و محافل روشن‌فکری محدود کرد ضمن این‌که رابطه خود را با جنبش کارگری قطع کرد. اکنون کار به جایی رسیده که جنبش کارگری دیگر در نظریه و عمل جامعه‌های غربی، جایی ندارد. جهانی شدن، تیر خلاصی بود که به بازمانده‌ی رمق جنبش کارگری شلیک شد بنابراین بیش‌تر شنیده می‌شود کسانی که درباره جهانی شدن سخن می‌گویند، یا منکر وجود طبقه‌ی کارگر می‌شوند و یا آن را به صورت طبقه‌های ضعیف و به شدت تقسیم‌شده به تصویر می‌کشند. اما منطقی حکم می‌کند که با جهانی شدن سرمایه، مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری نیز ابعاد جهانی به خود بگیرد. جهانی شدن قدرت را از دولت ملی گرفته و به نیروها و نهادهای فراملیتی منتقل می‌کند. بنابراین مبارزه با سرمایه‌داری نیز باید در همین چهارچوب مورد ارزیابی قرار گیرد اما این سطح از جهانی شدن هنوز برای بسیاری از مردم قابل درک نیست. در نتیجه افرادی که این درجه از هم‌پیوندی جهانی را نمی‌فهمند و احتمال سازمان‌دهی در این مقیاس گسترده در ذهن آن‌ها نمی‌گنجد، فکر می‌کنند که جنبش کارگری، بازی را واگذار کرده است. پس دیگر تلاش برای سازمان‌دهی توده‌های مردم کاری بیهوده است و مقوله‌ی «طبقه» به عنوان یک نیروی سیاسی از ادبیات جهان رخت بر بسته و به تبع آن، هدف سیاسی نپل به سوسیالیسم نیز رنگ باخته است. تنها راهی که باقی می‌ماند افتادن به ورطه‌ی تفریط است. باید به خود مراجعه کرد و با نگاهی درون‌گرایانه تنها محدوده‌ی کوچک پیرامون خود را زیر نظر گرفت.

اما نگارنده با فرض اولیه‌ای که تمامی احتجاجات فوق بر آن متکی است، مخالف است و به عبارت دیگر، اعتقادی به برابری دولت ملی در نتیجه‌ی فرآیند جهانی شدن ندارد. در واقع، دولت ملی بیش از آن‌چه که در فرآیند جهانی شدن از دست می‌دهد، به دست می‌آورد. دولت ملی اکنون به حلقه‌ی واسط میان سرمایه و بازار جهانی تبدیل شده است. این روند که از دهه ۱۹۸۰ میلادی آغاز شده تاکنون پیامدهای گسترده‌ای برای مبارزه‌ی طبقاتی داشته است.

می‌توان درباره‌ی ابعاد جهانی شدن و این‌که چه چیزی و به چه مقدار جهانی شده، به بحث‌های دور و دراز پرداخت، اما یک چیز در تمامی این بحث‌ها روشن است و آن این‌که سرمایه برای حضور در بازار جهانی نیازمند دولت است و از آن برای ایجاد شرایط مناسب جهت

نیاست، رعایت قوانین و مقررات کار، تسهیل جابه‌جایی سرمایه و سرکوب جابه‌جایی نیروی کار استفاده می‌کند. در پشت سر هر شرکت چندملیتی یک دولت قرار دارد. در واقع اکنون دیگر رقابت میان شرکت‌ها نیست بلکه اقتصادهای ملی هستند که به رقابت با یکدیگر مشغولند. بنابراین دولت ملی یک عملکرد دیگر کسب کرده و آن تبدیل شدن به ابزار رقابت اقتصادی است. دولت ملی، محور فرآیند جهانی شدن محسوب می‌شود. سرمایه اگر بخواهد توان رقابتی خود را در بازار جهانی حفظ کند نیازمند حمایت یک دولت ملی است تا هزینه‌های اجتماعی را در سطحی پایین نگاه دارد و ناآرامی‌های اجتماعی و مبارزات طبقاتی را کنترل و مدیریت کند. به‌عنوان نمونه اجتماع اتحادیه اروپایی به‌مثابه یک سازمان فراملیتی، باید به وسیله دولت‌های ملی عضو این اتحادیه به اجرا گذاشته شود. دولت‌های ملی هستند که باید شهروندان خود را به پذیرش دشواری‌های ناشی از اتخاذ تصمیم مشترک متقاعد کنند. از سوی دیگر تصادفی نیست که گرایش‌های بسیار قدرتمند ملی که به وسیله برخی اعضای اتحادیه اروپایی بروز می‌کند، تاکنون موانع متعددی بر سر راه گسترش این اتحادیه قرار داده‌است. دور نخواهد بود که دولت‌های عضو این اتحادیه، در کنار تلاش برای بالا بردن توان رقابتی اتحادیه در بازار جهانی، وارد رقابت شدید اقتصادی با یکدیگر شوند.

دولت ملی، نقش‌های دیگری نیز ایفا می‌کند. علاوه بر ممانعت از جابه‌جایی نیروی کار و تسهیل تحرک فرامرزی سرمایه، دولت‌های سرمایه‌داری کم‌تر توسعه یافته، نقش دلال را برای کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته ایفا می‌کنند. در هر حال دولت تا حد پیش‌بینی هم‌چنان باقی خواهد ماند و به نقش کلیدی خود در نظام سرمایه‌داری ادامه می‌دهد. البته در این روند، شکل سنتی دولت را تغییر خواهد کرد، بر اختیارات دستگاه‌های اجرایی محلی افزوده خواهد شد و بخشی از وظایف سنتی دولت را سازمان‌های سیاسی منطقه‌ای برعهده خواهند گرفت. بنابراین پرسشی مطرح می‌شود که وظایف جدید دولت چیست؟ برای تعیین وظایف جدید دولت در نظام سرمایه‌داری به‌غایت جهانی‌شده و انعطاف‌پذیر، هنوز بسیار زود است اما آنچه روشن است اعتراض‌ها و تظاهرات توده‌ای علیه این نظام، این‌بار تصمیم‌های جهانی را هدف قرار داده و از این راه دولت ملی را به‌مثابه مجری زیر ضربه قرار خواهد داد. اعتراض‌های مردمی سال‌های اخیر در فرانسه، آلمان، کانادا، کره جنوبی، لهستان، آرژانتین و مکزیک... در همین چارچوب قابل ارزیابی است. اعتراض‌های کارگران چندملیتی شرکت «نونو» علیه تعطیلی برخی واحدهای این شرکت در پروکسل، نمونه‌ای از مبارزه چندملیتی با سرمایه‌ی فراملیتی است. خلاصه این‌که، سرمایه‌داری مشغول بازسازی خویش است، جنبش کارگری نیز باید خود را بازسازی کند.